

برادرم

محمد رضا پهلوی شاهنشاه فقید ایران

**پنجم مرداد ۱۳۸۸ بیست و نهمین سالگرد
درگذشت برادر دلبندهم محمدرضا پهلوی
شاهنشاه فقید ایران است**



شده و پاره‌های عمر کوشنده‌ترین آنها در بیدادگاه‌ها و زندان‌های رژیم سپری شده است. جوانان میهن پای در بند نومی‌دی و ناداری، به ورطه اعتیاد و دختران و زنان به دام خودفروشی فرو افتاده‌اند.

در عرصه بین‌المللی، آوازه ایران به زورگویی و قانون‌شکنی طنینی تازه یافته و سخنان یاه و باطل رئیس‌جمهور رژیم در باره کشتار یهودیان در جنگ جهانی دوم، درباره شکست‌ناپذیری نیروی نظامی رژیم و ظهور شتابان امام زمان و روز محشر، ایران را سرفاکنده‌تر از همیشه کرده و درشتی سخنانش سخافت دعاوی‌اش را دو چندان نمایانده است. دشمنی و بیگانگی احمدی‌نژاد با واقعیات را باید شاهدی تازه بر بی‌مایگی رژیم و انزوای روزافزونی در میان مردم ایران شمرد. همین سخنان درشت و دعاوی دشمن تراشش بوده که مردم ایران را به مخاطراتی که رژیم جمهوری اسلامی بر سر راهشان قرار داده بیش از پیش آگاه کرده است. بی‌دلیل نیست که، در انتخابات اخیر ریاست جمهوری، ایرانیان بار دیگر به پشتیبانی از نامزدهائی برخاستند که به نظر می‌رسید از عقل و تدبیر بیشتری برخوردار باشند. بار دیگر، امید آنان نقش بر آب شد. این بار نیروهای مرتجع حتی پیروزی نامزدهای از صافی گذشته خود را نیز بر نتابیدند. آنان، آگاه از سستی پایه‌های رژیم خود و مطمئن از این که پیروزی در انتخابات مردم را به طلب خواست‌های بیشتر بر خواهد انگیزد، در دستبرد به آرای ملت و وارونه جلوه دادن نتیجه انتخابات لحظه‌ای درنگ را نیز جایز ندانستند و بار دیگر به سرکوب بی‌رحمانه خیل مردمان معترض و حبس و شکنجه و کشتار آنان پرداختند.

شور و شوق رسیدن به آزادی و صلح و بهره‌مند شدن از حقوق بشر را بی‌تردید باید انگیزه اصلی زنان و مردان جوانی دانست که همگام در انتخابات شرکت کردند و سپس، برای اعتراض به خدعه تازه غاصبان سی ساله حقوق خود و بی‌بازگشتی از خطر سیل آسا در سراسر ایران به خیابان‌ها سرازیر شدند. واقعیت آن است که رقیب احمدی‌نژاد در این انتخابات از دستیاران خمینی بوده‌اند و همانگونه که همواره یادآور شده‌اند به اهداف و سیاست‌های او همچنان وفادارند. اینان از پشتیبانان نظام ولایت فقیه بوده‌اند و هنوز نیز هستند و پیوندشان با این نظام چه بسا بسیار بیشتر از وفاداری احمدی‌نژاد مکتلا و یارانش به سیاست‌بازان معمم باشد. نزاع بین این دو گروه گرچه واقعی است اما در قالب تعهد به بقای جمهوری اسلامی روی می‌دهد. در این میان بازندگان اصلی، مردم ایران‌اند، به ویژه زنان قهرمان ایران، نه تنها در نسل کنونی بلکه در نسل‌های آینده نیز، اگر فقیهان از مسند قدرت رانده نشوند.

با این همه، انتخابات و پیامدهایش در صف حاکمان شکافی بی‌سابقه افکنده و نظام ملایان را بیشتر از پیش سست و شکست پذیر ساخته است. این نظام با نیازهای تاریخی مردم ایران سخت بیگانه است و دیر یا زود در نبرد با چنین نیازها مغلوب خواهد شد. گرچه به پیش‌بینی تحولات آینده دل نمی‌توان بست، پی بردن به مسیر حرکت تاریخ دشوار نیست. خواست و حق مردم ایران است که جنبشی در خور به راه اندازند و رهبرانی برگزینند که مصمم و متعهد به تحقق خواست‌هایشان باشند: حاکمیت مردمی، جدائی مذهب از حکومت، دموکراسی، برابری حقوق زنان و مردان، تأمین حقوق بشر، و صلح و پیشرفت.

پایداری در راه، لازمه تحقق چنین خواست‌هاست.

**آرزوی برادرم جز این نبود،
روانش شاد باد
اشرف پهلوی**

برادرم پیام آور امید بود و همواره به آینده می‌نگریست. ما را بر می‌انگیخت تا در مسیری به پیش رویم که ره‌نشان‌هایش تجدد و پیشرفت و سازندگی باشد. در پاسداری از تمامیت و یکپارچگی ایران و تأمین رفاه و آسایش هم‌میهنانش از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کرد. میهنش را در آستانه بناکردن تمدنی بزرگ می‌دید که در آن از ناداری و نادانی و استثمار، از فساد و تبعیض نشان نباشد و شهروندانش در آسودگی و امنیت به سر برند. باورش بر این بود که مردم ایران شایسته چنین آینده‌ای هستند و برای آفرینش نیز از اراده‌ای قوی و استعدادهایی شایان بهره‌مندند. با یادآوری پیشرفت‌ها و دست‌آوردهائی که در دو دهه پیش از انقلاب نصیب ایرانیان شده بود، برادرم هم میهنانش را به تلاش بیشتر در راه آموختن و پیش رفتن فرا می‌خواند و از آنان می‌خواست که از ارزنده‌ترین سرمایه‌های خویش - که اراده و استعدادشان باشد - برای دستیابی به آینده مطلوب بهره جویند. وجودش از امید لبریز بود و همواره آتش انتظار و شوق توفیق را در دل‌هایمان بر می‌افروخت.

جانشینان نامشروعش، اما، ما را به برهوت نومی‌دی کشانده و زندگی‌مان را با جنگ و مرگ و وحشت و فقر و بیماری عجیب ساخته‌اند. با محروم ساختن شهروندان ایران از آزادی‌های فردی و مدنی، آنان را نه به سوی پیشرفت که به وادی عقب ماندگان رانده‌اند. آزادی‌ها و حقوق زنان ایران را به حداقل فرو کاسته و حجاب و کسوت ناخواسته را به تهدید و خشونت بر آنان تحمیل کرده‌اند. غم انگیزتر از همه آنکه امید و ایمان به آینده را از دل‌هایمان ربوده‌اند؛ آینده‌ای که زندگی خوشایند را بر ما روا دارد و بهترش را بر فرزندانمان. ما به چنین آینده‌ای دل بسته بودیم؛ به آینده‌ای که می‌توانست ثمره نیم قرن تلاش و پیشرفتی باشد که انقلاب به ستیزش برخاست. اگر سیاست‌ها و برنامه‌های نادرست منشاء ویرانی‌ها و پس روی‌های سی سال اخیر بود چه بسا راه اصلاح و برگشت نیز گشوده می‌ماند. اما، چنین نیست. ریشه مصیبت‌هایی را که در این سال‌ها بر مردم ایران رفته است باید در جوهر و ماهیت رژیم جست. جمهوری اسلامی زندانی گذشته‌های دور است. اصول و ارزش‌های بنیادینی که مشروعیتش می‌بخشد و مرز و حد هدف‌ها و گزینه‌هایش را تعیین می‌کنند از قوانین تغییر ناپذیر و ازلی سرچشمه می‌گیرند. بدون دگرگونی‌های اساسی در ساختار رژیم و جهان بینی و نگرش اخلاقی رهبرانش، تخطی از چنین قوانینی میسر نیست.

مردم ایران به این واقعیات به تجربه پی‌برده‌اند. در سال ۱۳۷۶، آنان در شوق و امید به دگرگونی‌های اساسی در رفتار حاکمان، محمد خاتمی را به مقام ریاست‌جمهوری رژیم برگزیدند. وی، اما، آن چه مردم می‌پنداشتند و می‌خواستند نبود. دیری نگذشت که امید به تحقق وعده‌هایش بر باد رفت و نشانی از آزادی، احترام به حقوق بشر، و داد و ستد سیاسی و فرهنگی با جهانیان پدیدار نشد. چهار سال پیش، سرخوردگی و نومی‌دی عمومی راه را برای انتخاب احمدی‌نژاد به مسند ریاست‌جمهوری گشود. وی، افزون بر وعده اجرای عدالت و رشد اقتصادی، از پیکار علیه فساد نیز سخن بسیار می‌گفت. ادعا می‌کرد که فرزندان و خویشان ملایان حاکم را از غارت عواید نفت باز خواهد داشت و آن را برای کمک به خیل ایرانیان مستمند صرف خواهد کرد که از رهگذر انقلاب شمارشان افزایشی باور ناکردنی یافته است.

وعده‌های او نیز دروغین بودند. در دوران ریاست جمهوری احمدی‌نژاد فساد در ارکان دولت همچنان ادامه یافته، چرخ‌های اقتصاد کشور کندتر و نرخ بیکاری و تورم بیشتر و سرکوب مخالفان و منتقدان گسترده‌تر از همیشه شده است. بازده کار آفتی بی‌سابقه و بازار سیاه رونقی کم‌سابقه یافته و سپاهیان انقلاب و چماقداران بسیجی بی‌رحمانه‌تر از همیشه به آزار و ابداء مردمان پرداخته‌اند. در عرصه اجتماع، زنان قربانی تعدیات تحمل ناپذیرتر